بسم الله الرحمن الرحیم

**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 17 دی 1392.**

**خلاصه­ی جلسه­ی قبل و این جلسه:**

[مقرر: متاسفانه باز هم جلسات قبل به بنده داده نشد.] در این جلسه، ابتدا نکته­ای پیرامون ظهور کلمه­ی «اولاد» در آیه­ی **«یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین»**، در اولاد مستقیم بیان خواهد شد و در ادامه به بررسی سندی روایت اول از روایاتی که در جلسه­ی قبل بیان شد، پرداخته و طریق شیخ طوسی ره به حسن بن محمد بن سماعه و محمد بن حسن صفار مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

**نکته­ای پیرامون ظهور کلمه­ی «اولاد» در اولاد مستقیم**

بحث جلسه­ی گذشته پیرامون این بود که در آیه­ی شریفه­ی **«یوصیکم الله فی اولادکم للذّکر مثل حظّ الانثیین»**[[1]](#footnote-1)، آیا مراد از «اولاد»، تنها اولاد مستقیم است و یا اینکه شامل اولاد با واسطه نیز می­شود؟ گذشت که ظاهر کلمه­ی «اولاد»، اولاد مستقیم است. در این جلسه، توضیحی پیرامون ظهور کلمه­ی «اولاد» در اولاد مستقیم بیان خواهیم نمود. ظهور بر دو نوع است: ظهور وضعی و ظهور اطلاقی. به نظر می­رسد، ظهور کلمه­ی اولاد در اولاد مستقیم، ظهور اطلاقی باشد و الا «اولاد» وضعا به معنای «زاده» است؛ یعنی کسی که زاده­ی انسان است. اگر «زاده­ی انسان» به صورت مطلق و بدون قید بکار رود، یعنی مسقیما زاده­ی انسان است. لذا برای این که «ولد» در معنای عام­تری بکار رود و شامل ولد با واسطه­ی انسان نیز باشد، نیازمند قرینه هستیم.[[2]](#footnote-2)

**استدلال فاضل مقداد و نقد آن**

فاضل مقداد استدلالی ذکر نموده و گفته است: اگر در این آیه، مراد از اولاد، اعم از اولاد با واسطه و بی واسطه باشد، لازمه­ی آن این است که نوه و فرزند در ارث شریک باشند.[[3]](#footnote-3)

به نظر می­رسد، این استدلال نا تمام است؛ زیرا قانون دیگری نیز در این مساله وجود دارد و آن، اینکه «الاقرب یمنع الابعد»[[4]](#footnote-4). **«للذکر مثل حظ الانثیین»**[[5]](#footnote-5) در مقام تخصیص این قانون نیست، بلکه هر دو قانون در جای خود محفوظ هستند.

بنابراین، عمده­ی دلیل در این مساله، همان مطلبی است که در جلسه­ی قبل بیان شد و آن، اینکه اگر «اولاد» در معنای اعم بکار رفته باشد، ملاک در ذکوریت و انوثیت، خود نوه است؛ در حالیکه از جهت روایات تقریبا این مساله روشن است که نوه­ی دختری حتی اگر پسر باشد، باز هم ارث دختر را می­برد و نوه­ی پسری حتی اگر دختر باشد، ارث پسر را می­برد.[[6]](#footnote-6) بنابراین، ارث نوه، ارث مستقیم نیست و ملاک در ذکوریت و انوثیت، خود نوه نیست، بلکه پدر و مادر وی هستند. البته، این استدلال، دلیل بر این نیست که معنای وضعی «اولاد»، اولاد بی واسطه است، بلکه ممکن است معنای وضعی کلمه­ی «اولاد»، معنایی اعم باشد، اما در خصوص این آیه­ی شریفه، مراد از اولاد، اولاد مستقیم است.

**وجهی دیگر برای عمومیت معنای «اولاد» و نقد آن**

ممکن است گفته شود که مراد از اولاد در این آیه­ی شریفه، معنای اعم است و بعدا سنت، مواردی را از این معنای عام خارج نموده است. لکن چنین امری مستعبد است. از روایت اینگونه استظهار می­شود که مراد از «اولاد» [در این آیه]، اولاد مستقیم است. به نظر ما نیز کلمه­ی «اولاد» به دلالت اطلاقیه، ظاهر در اولاد مستقیم است. روایات نیز همین مطلب را تاکید می­کنند.

**بحث روایی**

روایتی­های ذیل این قسمت از آیه، خوانده شدند. دو بحث در مورد این روایات باید اضافه شود:

**روایت اول:**

روایت اولی که جلسه­ی قبل بیان شد، روایتی از کتاب کافی بود که در ابتدای سند آن، حمید بن زیاد قرار داشت.[[7]](#footnote-7) این روایت در تهذیب شیخ ره از حسن بن محمد سماعه نقل شده است.[[8]](#footnote-8) در طریق شیخ طوسی ره به حسن بن محمد بن سماعه، بحثی وجود دارد که نیازمند بررسی است. البته، همان­طور که قبلا نیز بیان گردید، به نظر ما در طرق کتب مشهوره و غیر مشهوره، نیازی به بررسی سندی نیست، لکن بر مبنای کسانی که بررسی سندی طرق کتب را لازم می­دانند، این بررسی لازم است.

**بررسی طریق شیخ طوسی ره به حسن بن محمد بن سماعه**

شیخ طوسی ره در فهرست خود، دو طریق به کتاب حسن بن محمد بن سماعه نقل می­کند.[[9]](#footnote-9) هر دو طریق، با احمد بن عبد الواحد یا احمد بن عَبدون شروع می­شود. [ایشان ره طریق دیگری نیز در مشیخه تهذیب برای حسن بن محمد بن سماعه نقل می­کند.[[10]](#footnote-10) که به بررسی هر سه طریق خواهیم پرداخت:]

**بررسی طریق اول:**

[طریق اول شیخ ره به حسن بن محمد بن سماعه این طریق است: **أحمد بن عبدون عن أبي طالب الأنباري عن حميد بن زياد النينوي عن الحسن (بن محمد) بن سماعة**]

**بررسی وثاقت احمد بن عبد الواحد یا احمد بن عبدون**

علامه­ی حلی ره، وی را «عُبدون» ضبط نموده است.[[11]](#footnote-11) البته، معلوم نیست که چقدر این ضبط قابل اعتماد است. در کتب ضبط، کلمه­ی «عَبدون» وجود دارد. (البته، این «عَبدون»، خصوص «احمد بن عبودن» نیست). به نظر می­رسد، کلمه­ی «عَبدون»، همان کلمه­ی «عبد الواحد» است که با لهجه­ی عراقی تلفظ شده است. این مساله وجود داشته است که گاهی اوقات الفاظ را تغییر می­داده­اند، مثلا احمد و محمد را حَمدون تلفظ می­کرده­اند. «عَبدون»هایی که در عامه هستند، گاهی عبد الله نام بوده­اند. به نظر می­رسد، احمد بن عبد الواحد نیز با لهجه به صورت «احمد بن عبدون» تلفظ شده است. این تلفظ، تلفظ محلی است، مانند حسنون که یک نون به آن اضافه شده است. گویا، در عبد الواحد نیز واو در «الواحد» به عبد چسبیده شده و به صورت «عبدون» تلفظ شده است. این احتمال، وجود دارد.[[12]](#footnote-12)

به هر صورت، هر دو طریقی که شیخ ره در فهرست بیان کرده­ است، با احمد بن عَبدون یا احمد بن عبد الواحد آغاز می­شود. نجاشی ره در مورد احمد بن عبد الواحد از تعبیر «شیخنا» استفاده نموده است. به نظر می­رسد، حتی اگر مشایخ نجاشی ره را نیز ثقه ندانیم (کما اینکه به نظر ما شیخوخت نجاشی، خصوصیتی ندارد و نجاشی نیز مانند دیگران است)، لکن تعبیر «شیخنا»، یک تعبیر خاص است. «شیخنا» یعنی کسی که راوی به عنوان استاد اصلی نزد وی درس خوانده است. این بحث متفاوت از بحث اکثار اجلا و از آن بالاتر است. این اکثار، اکثار روایت از استاد اصلی شخص است که محور اصلی حدیثی فرد به شما می­رود. به طور مثال، شیخ صدوق ره از حدود دویست نفر نقل روایت کرده­ است. تعدادی از این دویست نفر، کسانی هستند که شیخ صدوق ره تعداد زیادی مثلا سی یا چهل یا پنجاه روایت از آن­ها نقل کرده است. اعتبار وثاقت این افراد، مبتنی بر این قاعده است که اکثار روایت از اجلا را دلیل بر وثاقت آن­ها بدانیم. لکن عده­ای از این افراد، کسانی هستند که اساتید اصلی شیخ صدوق ره هستند؛ مانند احمد بن محمد بن یحیی عطار، محمد بن موسی بن متوکّل، محمد بن علی ماجولویه و ... . این افراد که حدود ده نفر هستند، محور روایت­های شیخ صدوق ره را تشکیل می­دهند. در مورد این افراد، حتی اگر اکثار از اجلاء را باعث وثاقت آن­ها ندانیم، باز هم بسیار مستبعد است که بگوییم شیخ صدوق ره اصلا این افراد را نمی­شناخته است یا اینکه عالم به ضعف آن­ها بوده و در عین حال، این همه اکثار روایت نموده است. لذا این اکثار، اکثار ویژه است و اگر مطلق اکثار روایت اجلا را دلیل بر وثاقت ندانیم، باز هم این اکثارهای خاص، بدون تردید دال بر وثاقتند. شیخ طوسی ره و نجاشی ره و امثال ایشان، چهار یا پنج شیخ اصلی دارند؛ افرادی مانند شیخ مفید ره، حسین بن عبید الله غضائری، احمد بن عبد الواحد یا احمد بن عبدون، علی بن احمد بن محمد بن طاهر بن ابی جید (که واسطه بین نجاشی و ابن ولید است.) از مشایخ اصلی ایشان و محور اصلی تحدیثی ما هستند. این افراد، عمّال الطایفه هستند و بحث اکثار روایت اجلا و مانند آن در مورد این­ها نباید پیاده شود.[[13]](#footnote-13)

**بررسی وثاقت ابی طالب الانباری**

در طریق اول شیخ ره، بعد از احمد بن عبد الواحد، ابی طالب الانباری ذکر شده است. وی از حمید بن زیاد از حسن بن محمد بن سماعه نقل روایت دارد.شیخ طوسی ره اسم وی را «عبد الله» ذکر کرده است، لکن ظاهرا اسم وی «عبید الله» است و نجاشی نیز وی را با عنوان «عبید الله» ذکر کرده است. شیخ ره در رجال وی را تضعیف کرده است: **«عبد الله بن أبي زيد الأنباري روى عنه ابن حاشر ضعيف»**[[14]](#footnote-14). مراد از «ابن حاشر» همان احمد بن عبد الواحد است.[[15]](#footnote-15) امانجاشی ره به صورت مفصل در مورد وی سخن گفته است. عبارت نجاشی ره به این صورت است:

**«عبيد الله بن أبي زيد أحمد بن يعقوب بن نصر الأنباري شيخ من أصحابنا يكنى أبا طالب ثقة في الحديث عالم به كان قديما من الواقفة. قال أبو عبد الله الحسين بن عبيد الله: قال أبو غالب الزراري كنت أعرف أبا طالب أكثر عمره واقفا مختلطا بالواقفة ثم عاد إلى الإمامة و جفاه أصحابنا** [یعنی ترکه اصحابنا] **و كان حسن العبادة و الخشوع. [**از آنجا که وی سابقه­ی واقفی­گری داشته است، لذا کأنه هنوز خیلی باور نداشته­اند که وی برگردد. البته نجاشی ره در ادامه می­گوید:**]** **و كان أبو القاسم بن سهل الواسطي العدل يقول: ما رأيت رجلا كان أحسن عبادة و لا أبين زهادة و لا أنظف ثوبا و لا أكثر تحليا من أبي طالب**[[16]](#footnote-16) **و كان يتخوف من عامة واسط أن يشهدوا صلاته و يعرفوا عمله فينفرد في الخراب و الكنائس و البيع** [که اماکن زرتشی­ها و یهودی­ها و مسیحی­ها است.]**. فإذا عثروا به وجد على أجمل حال من الصلاة و الدعاء. و كان أصحابنا البغداديون يرمونه بالارتفاع** [یعنی متهم به غلو بوده است]**. ... قال الحسين بن عبيد الله: قدم أبو طالب بغداد و اجتهدت أن يمكنني أصحابنا من لقائه فأسمع منه فلم يفعلوا ذلك.»[[17]](#footnote-17)**

**«و كان أصحابنا البغداديون يرمونه بالارتفاع»،** به نظر می­رسد تضعیفی که شیخ طوسی ره نسبت به وی دارد، ناشی از همین مساله­ی کلامی باشد. نجاشی ناظر به این تضعیفات است و آن­ها را بررسی نموده و بی پایه می­داند. این اتهام به این جهت به وی وارد شده است که عامه وی را سنی می­دانستند و وی از این جهت می­ترسیده است. از طرفی، وی سابقه­ی واقفی­­­گری داشته است و این، مشکل دیگری بوده است. لذا وی متهم به غلو شده است. به نظر می­رسد که نجاشی ره در این ترجمه ناظر به کلام شیخ طوسی ره است و با دقت تضعیف را ملاحظه نموده و به این نتیجه رسیده است که این اتهام وارد نیست.

**«قال الحسين بن عبيد الله: قدم أبو طالب بغداد و اجتهدت أن يمكنني أصحابنا من لقائه فأسمع منه، فلم يفعلوا ذلك.»:**  در آن دوران شدیدترین حساسیت نسبت به مساله غلو بوده است. هر جا که تضعیفات خیلی شدید باشد، حتما مساله­ی غلو مطرح است.

علت این امر، این است که علمای شیعه و خصوصا علمای بغداد گمان می­کردند که اگر افرادی را که به عنوان غالی شناخته شده­اند را از دایره­ی جامعه­ی شیعه بیرون نکنند، نمی­توانند در مناظره­های کلامی با اهل سنت مقابله نمایند. لذا نوعی اعتدال گرایی را ترویج می­کردند و معتقد بودند جریان غلو، یک نوع تندروی است که باعث متهم شدن جامعه­ی شیعه می­شود و با وجود آن نمی­توان از جامعه­ی شیعه دفاع نمود و این تندروی­ها باعث از بین رفتن جامعه­ی شیعه می­شود. بنابراین، حساسیت ویژه­ای که نسبت به مساله­ی غلو وجود داشته است، به دلیل حمایت از اصل تشیع بوده است. البته، این مساله، امری استنباطی و اجتهادی بوده است و اصطلاحاتی نظیر اعتدال، غلو و امثال آن، اموری استنباطی بودند. یعنی برخی، یک مرتبه­ را تندروی می­دانستند و عده­ای دیگر آن را کندروی می­پنداشتند. لذا این امور استنباطی، به عنوان شهادت حسیه قابل استناد برای ما نیستند. به نظر می­رسد، ریشه­ی غالب تضعیفات ائمه­ی رجالی در غلو است و ادله­ی حجیت شهادات شامل این تضعیفات نمی­شود؛ زیرا این تضعیفات، حسی نیستند و یا لا اقل، علم اجمالی به حدسی بودن آن­­ها وجود دارد و همین باعث عدم اعتبار آن­ها می­شود. البته، غالب کسانی که تضعیف شده­اند، امارات توثیق ندارند. بنابراین، به طور کلی برای تضعیفات، اعتبار خاصی وجود ندارد، مگر اینکه ویژگی­هایی در تضعیف باشد که باعث شود این تضعیف، قابل اعتنا شود. به طور مثال، خصوصیاتی در تضعیف فرد ذکر شود که این خصوصیات حسی باشند. اما تضعیف بدون ذکر خصوصیات، قابل اعتماد نیست. در مقابل، توثیقات دارای اعتبار هستند و اگر در مقابل تضعیف، توثیقی وجود داشته باشد، آن توثیق مقدم است؛ زیرا تضعیف، حجت نیست.

اما در مورد ابو طالب انباری، بحث خاص­تری وجود دارد و [صرف مساله تعارض توثیق و تضعیف مطرح نیست]؛ بلکه دو کلام در مورد وی وارد شده است که یکی جنبه­ی حکومت نسبت به دیگری دارد و آن را بررسی نموده است. در این موارد، عقلاء کلامی که ناظر به دیگری است را مقدم می­دارند. به طور مثال، کسی می­گوید: «فلانی ضعیف است» و دیگری می­گوید که «در مورد فلانی گفته شده است که وی ضعیف است، اما من بررسی کرده و فهمیدم که شواهدی که برای ضعف وی بیان شده است، صحیح نیستند و وی فرد موثقی است». در این موارد که شهادتی ناظر به شهادت دیگری بوده و به بررسی آن شهادت می­پردازد، عقلاء شهادتی که ناظر به شهادت اول است را می­پذیرند.[[18]](#footnote-18)

[بنابراین، بر اساس کلام نجاشی ره، تضعیف شیخ ره در مورد ابو طالب انباری مردود است.]

**بررسی وثاقت حمید بن زیاد**

بعد از ابو طالب انباری، حمید بن زیاد است که وی واقفی و ثقه است[[19]](#footnote-19) و بحث خاصی ندارد.[[20]](#footnote-20)

**بررسی طریق دوم شیخ ره**

[طریق دوم شیخ ره به حسن بن محمد بن سماعه این است: **أخبرنا أحمد بن عبدون عن علي بن محمد بن الزبير عن علي بن الحسن بن فضال عن الحسن بن محمد بن سماعة[[21]](#footnote-21):]**

در طریق دیگری که شیخ ره به حسن بن محمد بن سماعه ذکر کرده­­ است، بعد از احمد بن عبدون، علی بن محمد بن زبیر قرار دارد. وی از مشایخ معروف طایفه بوده و خیلی معمّر بوده است.[[22]](#footnote-22) در مورد وی این عبارت وارد شده است: «و کان علوا فی الوقف».[[23]](#footnote-23) در مورد این عبارت و اینکه «علوا فی وقف» است یا «علوا فی الوقت» در جلسه­ی بعد توضیح خواهیم داد.[[24]](#footnote-24)

علی بن محمد بن زبیر جزء مشایخ معروف طایفه بوده است. وی در سال 348 از دنیا رفته است و شیخ مفید ره در این سال، دوازده ساله بوده است اما اجازه­ی نقل از وی روایت دارد. پدر شیخ مفید معلم بوده است و از مشایخ معروف طایفه، برای وی اجازه گرفته است.[[25]](#footnote-25) در مقاله­ای که در مورد شیخ مفید ره نوشیم، اساتیدی که شیخ مفید ره در کودکی از آن­ها اجازه گرفته است را با ذکر تاریخ آن، استخراج نموده­ایم.[[26]](#footnote-26) یکی از همین موارد، علی بن محمد بن زبیر است که از بزرگان طایفه بوده است؛ یعنی از کسانی بوده که افراد مهتمّ بودند که از آن­ها اجازه بگیرند. اگر کسی نحوه­ی اهتمامی که به اخذ حدیث از علی بن محمد بن زبیر وجود داشته است را ببیند، مطمئن می­شود که وی از بزرگان طائفه بوده است و در وثاقت او نباید تردید نمود.

علی بن محمد بن زبیر نیز از علی بن حسن بن فضال نقل روایت می­کند که فطحی و ثقۀ است.[[27]](#footnote-27)

بنابراین، این طریق نیز مانند طریق قبلی معتبر است. البته، در این طریق، علی بن حسن بن فضال واقع شده است که فطحی است، لذا طریق آن نیز فطحی خواهد بود.

**بررسی طریق سوم شیخ ره به حسن بن محمد بن سماعه**

[طریق سوم شیخ ره به وی در مشیخه­ی تهذیب آمده است: **«و اخبرني أيضا الشيخ ابو عبد اللّه و الحسين بن عبيد اللّه و احمد ابن عبدون كلهم عن ابي عبد اللّه الحسين بن سفيان البزوفرى عن حميد ابن زياد عن الحسن بن محمد بن سماعة.»[[28]](#footnote-28)**]

مراد از شیخ ابو عبد الله، شیخ مفید ره است. حسین بن سفیان بزوفری نیز از مشایخ معروف طایفه است.[[29]](#footnote-29)[حسین بن عبید الله نیز ابن غضائری است.] همان­طور که قبلا گذشت، این افراد جزء بزرگاه طائفه هستند و نباید در وثاقت آن­ها تردید نمود. در لسان المیزان در مورد ابن غضائری، شرح حال جالبی ذکر شده است. در این شرح حال آمده است که وی در رتبه­ی شیخ مفید ره بوده است و شیعیان به این دو نفر افتخار می­کردند.[[30]](#footnote-30) اگر کسی نحوه­ی برخورد امثال شیخ طوسی ره و نجاشی ره با مانند حسین بن عبید الله غضائری را ببیند، همین برداشت را خواهد داشت. خدشه­ی برخی از بزرگان در امثال محمد بن علی ما جیلویه با واقعیت­های حدیثی ما فاصله­ی بسیاری دارد. برخی از بزرگان، وثاقت محمد بن موسی بن متوکل را از طریق اجماع ابن طاووس اثبات می­نمایند، در حالی که اجماع سید بن طاووس کاشف از این است که طایفه، این افراد را به بزرگی قبول داشته­اند. لذا اجماع سید بن طاووس، شهادت خاصی نیست. اگر کسی نحوه­ی معامله­ی طایفه با امثال حسین بن عبید الله غضائری، احمد بن عبد الواحد، محمد بن علی ماجیلویه، محمد بن موسی بن متوکل و ... را ببنید، تردید نمی­کند که این افراد از ارکان طایفه و محورهای اصلی تحدیثی شیعه هستند. اگر بنا باشد در وثاقت این افراد مناقشه شود، کار به جایی خواهد رسید که در وثاقت شیخ صدوق ره نیز مناقشه می­شود. علت این مساله، مو شکافی بیش از حد است و اینکه گمان می­کنیم هر چه بیشتر در این مسائل دقت نماییم، به واقعیت نزدیک­تر می­شویم؛ در حالیکه دقت­های زیاد در این موارد، مانند دقت­های فرد وسواسی است.

بنابراین، این طریق، خیلی واضح و روشن است و در وثاقت آن، هیچ تردیدی وجود ندارد.

**بررسی وثاقت محمد بن حسن صفار:**

فرد دیگری که وجود دارد، محمد بن حسن صفار است. [طریق شیخ طوسی ره به وی به این صورت است:

**«و ما ذكرته في هذا الكتاب عن محمد بن الحسن الصفار فقد اخبرني به الشيخ ابو عبد اللّه محمد بن محمد بن النعمان و الحسين بن عبيد اللّه و احمد بن عبدون كلهم عن احمد بن محمد بن الحسن بن الوليد عن ابيه و اخبرني به أيضا ابو الحسين بن ابى جيد عن محمد بن الحسن بن الوليد عن محمد بن الحسن الصفار.»**[[31]](#footnote-31)]

البته، به نظر می­رسد، طریق شیخ ره در فهرست متفاوت از این طریق باشد و ایشان ره در فهرست علی قاعده باید از طریق شیخ صدوق ره نقل کرده باشند.[[32]](#footnote-32)

نکته: برای طریق شیخ طوسی ره به یک روای، نباید تنها به طریق مشیخه اکتفا نمود؛ زیرا خود شیخ ره در آخر مشیخه می­فرماید: این طرق تنها قسمتی از طرق من هستند و هر کسی که طالب بحث مستوفی است، به فهرست مراجعه نماید.[[33]](#footnote-33) بنابراین، برای شناخت طرق شیخ ره علاوه بر مشیخه­ی تهذیبین، می­توان به فهرست شیخ ره نیز مراجعه نمود.

اما در مورد طریق شیخ ره به محمد بن حسن صفار، در این طریق دو نفر هستند که در مورد آن­ها ان قلت وجود دارد: احمد بن محمد بن حسن بن ولید که پسر ابن ولید است و ابو الحسین بن ابی جید. البته، این دو نفر نیز از بزرگان طائفه هستند و نباید در مورد آن­ها بحث توثیق و تضعیف خاصی را مطرح نمود.[[34]](#footnote-34)

نکته: در این طبقه، دو احمد بن محمد هستند؛ احمد بن محمد بن یحیی العطار [و احمد بن محمد بن حسن بن ولید.] طبقه­ی احمد بن محمد بن یحیی العطار مقداری مقدم بر احمد بن محمد بن حسن بن ولید است. احمد بن محمد بن یحیی عطار استاد شیخ صدوق، حسین بن عبید الله و احمد بن عبد الواحد است که طبقه­ی این افراد کمی بر طبقه­ی شیخ مفید مقدم است. حسین بن عبید الله و احمد بن عبد الواحد هر دو بزرگتر از شیخ مفید هستند و سن زیادی داشته­اند که احمد بن محمد بن یحیی عطار را درک کرده­اند. در رجال شیخ طوسی به شرح حال این­ افراد اشاره شده است. در جلد­های اول تهذیب، شیخ ره گاهی اوقات از طریق شیخ مفید ره از احمد بن محمد نقل روایت دارد. با توجه شود که این احمد بن محمد، پسر ابن ولید (احمد بن محمد بن حسن بن ولید) است. اما احمد بن محمدی که حسین بن عبید الله و احمد بن عبد الواحد از آن نقل روایت دارند، احمد بن محمد بن یحیی عطار است که مقداری طبقه­اش مقدم بر احمد بن محمد بن حسن بن ولید است. تمامی این افراد از بزرگان طایفه هستند و در وثاقت آن­ها بحثی نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. . نساء: 11 [↑](#footnote-ref-1)
2. . سؤال: ...

   ... پاسخ: خیر، همیشه این گونه نیست. بحث این است که وقتی گفته می­شود: «سبب این حادثه چیست؟»، گاهی اوقات سبب مستقیم، مراد است و گاهی اوقات، سبب غیر مستقیم نیز اراده شده است. لکن ظاهر کلمه­ی «سبب حادثه» در این جمله، سبب مستقیم حادثه است و اگر مراد از سبب، معنای اعم باشد که شامل سبب غیر مستقیم نیز بشود، باید قرینه­ای وجود داشته باشد. بحث بر سر این مطلب نیست که بازگشت تمام تجوّزها به ظهور اطلاقی است، بلکه بحث در این مورد است که در خصوص کلمه­ی «زاده» و «مولود»، ظاهر اینکه گفته می­شود: «این فرد، مولود من و معلول من است» یعنی من مستقیما سبب پیدایش او شده­ام. اما اینکه مراد من از «مولود»، مولود با واسطه باشد، ظهور اطلاقی این کلمه، نافی این احتمال است و برای اینکه کلمه­ی «مولود» در معنای عام بکار رود، نیازمند قید هستیم. برای این بحث خیلی نمی­شود برهان و دلیل اقامه نمود. بحث­ استظهار اینگونه است.

   سؤال: ...

   ... پاسخ: گاهی اوقات، اطلاق، یک مفاد عرفی دارد. به طور مثال، وقتی گفته می­شود: «زید فردی محترم است»، ظاهر نسبت دادن «محترم» به زید، این است که خود زید، فرد محترمی است. اما اگر مراد از این عبارت، پدر زید باشد، باید کلام قید زده شده و گفته شود: «زیدٌ محترم الأب». با این قید، محترم بودن پدر به زید نسبت داده می­شود و مانعی وجود ندارد. اما اگر این قید ذکر نشود، ظاهر عبارت این است که خود زید، محترم است. بنابراین، وجود قید «الأب» باعث استعمال کلمه­ی «محترم» در غیر ما وضع له آن نمی­شود، بلکه معنایی که از اطلاق کلمه­ی زید، ظاهر می­شود را نفی می­کند. بر همین اساس، وقتی گفته می­شود: «این فرد، فرزند من است»، ظهور اطلاقی کلمه­ی «فرزند»، این است که فرزند مستقیم من است. اما اگر قیدی آوردیم که نشان دهد مراد از فرزند، اعم از فرزند مستقیم و غیر مستقیم است، در این صورت، کلمه­ی «فرزند» در غیر ما وضع له خود استعمال نشده است، [بلکه این قید مانع ظهور اطلاقی عبارت شده است.] ... گاهی اوقات گفته می­شود، شیر ادعایی. احساس می­شود، شیر ادعایی، یک نوع تهافت صدر و ذیل دارد. کأنه قید تعیین کننده­ی مراد متکلم، قرینه برای این است که شیر در معنای حقیقی خود استعمال نشده است. اما در محل بحث، وقتی به طور مثال می­گوییم: «اگر میت، فرزند داشته باشد، اعم از با واسطه و بی واسطه، سهم الارث مادر یک ششم است» و یا می­گوییم: «فرزند اعم از مستقیم و غیر مستقیم، حاجب ارث است»، در این موارد، کلمه­ی «فرزند» در معنای مجازی استعمال نشده است، بلکه در معنای موضوع له خود استعمال شده است، لکن با ذکر قرینه، مانع از تحقق موضوع ظهور اطلاقی - که عدم ذکر قید است- می­شویم. به نظر می­رسد کسانی که می­گویند: [استعمال فرزند در فرزند غیر مستقیم]، صحت سلب ندارد، احساس کرده­اند که موضوع له «فرزند»، معنای عامی است. فرزند یعنی «زاده» و در کلمه­ی «زاده»، مستقیم بودن وجود ندارد. لکن ایشان به این نکته توجه نکرده­اند که گاهی اوقات، کلمه­ی «فرزند» می­تواند دلالت عرفیه­ی اطلاقیه داشته باشد؛ یعنی عرف گاهی اوقات از اطلاقات، معنای خاصی می­فهمد که معنای وضعی کلمه نیست و گاهی اوقات برای تاکید همین معنای اطلاقی می­گوید: «فرزند مستقیم». ذکر این قید به این جهت است که همان معنایی را که اطلاق دلالت ظهوری افاده می­کرد، ظهور آن را شدت دهند یا اینکه ظهور آن را تبدیل به نص نمایند. [↑](#footnote-ref-2)
3. . **«و ليس بشي‌ء أمّا أوّلا فلأنّه لو كان ولدا حقيقة لشارك الولد في الميراث، و اللّازم باطل إجماعا فكذا الملزوم»** كنز العرفان في فقه القرآن، ج‌2، ص 328 [↑](#footnote-ref-3)
4. . مراجعه شود به:وسائل الشيعة، ج‏26، ص: 176**، «بَابُ مِيرَاثِ الْأَجْدَادِ مُنْفَرِدِينَ وَ مُجْتَمِعِينَ وَ أَنَّ الْأَقْرَبَ‏ يَمْنَعُ‏ الْأَبْعَدَ وَ أَنَّهُمْ لَا يَرِثُونَ مَعَ الْأَبَوَيْنِ لَكِنْ يُسْتَحَبُّ لَهُمَا الطُّعْمَة**» [↑](#footnote-ref-4)
5. . نساء: 11 [↑](#footnote-ref-5)
6. . مانند: **«صَفْوَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: بَنَاتُ الِابْنَةِ يَقُمْنَ مَقَامَ الِابْنَةِ- إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْمَيِّتِ بَنَاتٌ وَ لَا وَارِثٌ غَيْرُهُنَّ- وَ بَنَاتُ الِابْنِ يَقُمْنَ مَقَامَ الِابْنِ- إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْمَيِّتِ وَلَدٌ وَ لَا وَارِثٌ غَيْرُهُنَّ.»** وسائل الشيعة، ج‌26، ص 112‌ [↑](#footnote-ref-6)
7. . [این روایت در جلسه­ی قبل ذکر شده است و چون متن و صوت جلسه قبل در اختیار بنده نبود، این روایت پیدا نشد.] [↑](#footnote-ref-7)
8. . [این روایت در جلسه­ی قبل ذکر شده است و چون متن و صوت جلسه قبل در اختیار بنده نبود، این روایت پیدا نشد.] [↑](#footnote-ref-8)
9. . **«أخبرنا (بجميع كتبه و رواياته) أحمد بن عبدون عن أبي طالب الأنباري عن حميد بن زياد النينوي عن الحسن (بن محمد) بن سماعة. و أخبرنا أحمد بن عبدون عن علي بن محمد بن الزبير عن علي بن الحسن بن فضال عن الحسن بن محمد بن سماعة.»** فهرست ‏الطوسي، ص 133 [↑](#footnote-ref-9)
10. . **«و اخبرني أيضا الشيخ ابو عبد اللّه و الحسين بن عبيد اللّه و احمد ابن عبدون كلهم عن ابي عبد اللّه الحسين بن سفيان البزوفرى عن حميد ابن زياد عن الحسن بن محمد بن سماعة.»** تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، المشيخة، ص 75 [↑](#footnote-ref-10)
11. . **«[67] أحمد بن عبد الواحد بن أحمد البزاز- بالزاي بعد الباء و بعد الألف- أبو عبد اللّه‏ المعروف بـ ابن عبدون: بضم العين المهملة، و اسكان الباء، و النون بعد الواو.»** إيضاح الاشتباه، صص 103 و 104 [↑](#footnote-ref-11)
12. . سؤال: ...

    ... پاسخ: وی، احمد بن عبد الواحد است که مرحوم شیخ طوسی همه جا از او به «عبدون» تعبیر می­کند. به نظر می­رسد، «عبدون» لهجه­ی محلی همان «عبد الواحد» باشد. علامه حلی ره، «عُبدون» ضبط کرده­ است. بعید به نظر می­رسد که این ضبط صحیح باشد. به نظر می­رسد، ضبط امثال علامه­ی حلی ره در ایضاح و ...، حد اکثر کاشف این است که مثلا ایشان ره این ضبط را در یک نسخه­ی خطی دیده است. لذا ضبط ایشان ره، بیش از این کاشف موضوع خاصی نیست. علامه ره اکثر مواقع در ایضاح، ضبط­­ها را به صورت مختلفی بیان کرده­ است. در اسم پدر، به یک صورت ضبط کرده است و در اسم پسر، به صورت دیگری. بین موارد خود ایضاح و نیز بین ایضاح و خلاصه­ی علامه ره، اختلاف ضبط زیاد است. در مقدمه­ی چاپ جامعه­ی مدرسین از ایضاح، کسی که مقدمه نوشته است [محمد الحسون] به این اختلافات اشاره نموده است.

    [**«ج: الاختلافات الحاصلة بين الإيضاح و الخلاصة: و عند مراجعتنا لكتاب الخلاصة وجدنا هنالك اختلافا كثيرا في ضبط الأسماء بين هذين الكتابين، ففي أحدهما يصرّح بإعجام الحرف و في الآخر يصرّح بإهماله. أو قد يزيد أو ينقص حرفا أو أكثر من النسبة في أحدهما.»** إيضاح الاشتباه، ص 16 **«د: الاختلافات الحاصلة في نفس الكتاب: إضافة إلى كل ما مرّ فقد لاحظنا أن هناك اختلافا في نفس هذا الكتاب، فالمصنف رحمه اللّه يضبط لقب شخص بما يختلف عن ضبط ابنه أو أبيه أو أحد أقربائه.»** إيضاح الاشتباه، ص: 22] [↑](#footnote-ref-12)
13. . سؤال: ...

    ... پاسخ: خیر، به طور کلی می­خواهیم بگوییم: مراد نجاشی از تعبیر «شیخنا»، شیخ اصلی اوست. این تعبیر، یعنی نجاشی در مقام بیان مجرّد اکثار روایت از او نیست. بلکه مفادی که تعبیر «شیخنا» دارد، همان مفادی است که در مورد حسین بن عبید الله غضائری است. نجاشی بیش از همه در طرق روایات حسین بن عبید الله غضائری واقع شده است، حتی بیشتر از شیخ مفید ره. شاید در میان هزار و دویست و شصت و نه ترجمه­ای که در رجال نجاشی ذکر شده است، در دویست ترجمه­ی آن، حسین بن عبید الله غضائری واقع شده است. در برخی از نوشته­ها دیدم که استادمان آقای سید کاظم حائری در وثاقت حسین بن عبید الله عضائری مناقشه کرده بودند، البته ایشان بعدا از این مناقشه عدول کردند. لکن اگر در مثل حسین بن عبید الله غضائری مناقشه شود، باید در وثاقت امثال شیخ طوسی نیز مناقشه کرد. حسین بن عبید الله از جهت اعتبار شبیه شیخ طوسی ره است و ایشان از ارکان طایفه هستند. رکن الطایفه بودن ایشان را می­توان از نحوه­ی تعامل نجاشی ره و شیخ طوسی ره با این افراد بدست آورد. ایشان از کسانی هستند که در دنیای حدیثی از پایه­های علم حدیث محسوب می­شوند. از جمله­ی این افراد، احمد بن عبد الواحد و مانند اوست. در وثاقت این افراد نباید خدشه نمود. در تنبیهات بحث اکثار روایت اجلا متذکر این نکته شدیم که اثبات وثاقت مشایخ اصلی شیخ طوسی ره، شیخ مفید ره و شیخ صدوق ره وابسته به پذیرش مبنای اکثار روایت اجلا نیست و حتی اگر در مبنای اکثار روایت اجلا مناقشه شود، نباید در این امور مناقشه نمود.

    سؤال: ...

    ... پاسخ: نه، بحث در این مورد است که احتمال اینکه امثال شیخ ره و نجاشی ره، یک فرد مجهول الحال یا ضعیف را به عنوان استاد اصلی خود انتخاب کرده باشند، [مستبعد است] و کسی این احتمال را می­دهد که اصلا با نحوه­ی منش شیعه آشنا نباشد. [↑](#footnote-ref-13)
14. . رجال‏الطوسي، ص 434 [↑](#footnote-ref-14)
15. . **«أحمد بن عبدون يعرف بابن الحاشر بالحاء المهملة و الشين المعجمة»** رجال ابن داود، ص 32 [↑](#footnote-ref-15)
16. . سؤال: ...

    ... پاسخ: تحلّی یعنی حلیه. حلیه یعنی اوصاف ظاهری. صفات ظاهری در مقابل صفات باطنی است. افعل صفت مشبهه برای رنگ، لون، عیب و حلیه می­آید. حلیه، معنای عام است؛ یعنی خوش سیمایی و ویژگی­های ظاهری. شما می­فرمایید که «تخلیّا» در عبارت آمده است. اگر تخلیّا باشد، یعنی تهذیبا و تخلیّا من الرذائل. [↑](#footnote-ref-16)
17. . رجال ‏النجاشي، ص 232، ترجمه 617 [↑](#footnote-ref-17)
18. . سؤال: ...

    ... پاسخ: اینجا هر دوی آن­ها ناظر به یکدیگر می­شوند و تعارض می­کنند. [↑](#footnote-ref-18)
19. . **«339 - حميد بن زياد بن حماد بن حماد بن زياد هوار الدهقان أبو القاسم كوفي سكن سورا و انتقل إلى نينوى قرية على العلقمي إلى جنب الحائر على صاحبه السلام كان ثقة واقفا وجها فيهم.»** رجال ‏النجاشي، ص 132 [↑](#footnote-ref-19)
20. . سؤال: ...

    ... پاسخ: نه، در واقفی بودن حمید بن زیاد بحثی نیست. هم ابو غالب زراری که شاگرد خاص او بوده است، می­گوید که وی واقفی است [منبع این مطلب پیدا نشد] و هم از تمام سند­هایی [که او در طریق آن­ها بوده است] واضح است که وی واقفی است. وی بر حسن بن محمد بن سماعه و افراد دیگری از واقفه نماز خوانده است. [منبع این مطلب پیدا نشد.] لذا در واقفی بودن او تقریبا تردیدی نیست. [↑](#footnote-ref-20)
21. . فهرست ‏الطوسي، ص 133 [↑](#footnote-ref-21)
22. . **«6179 - 22 - علي بن محمد بن الزبير القرشي الكوفي روى عن علي بن الحسن بن فضال جميع كتبه و روى أكثر الأصول روى عنه التلعكبري و أخبرنا عنه أحمد بن عبدون و مات ببغداذ (ببغداد) سنة ثمان و أربعين و ثلاثمائة و قد ناهز مائة سنة و دفن في مشهد أمير المؤمنين عليه السلام.»** رجال‏ الطوسي، ص 430 [↑](#footnote-ref-22)
23. . **«و كان قد لقي أبا الحسن علي بن محمد القرشي المعروف بابن الزبير و كان علوا في الوقت»** رجال النجاشی، ص 87 [↑](#footnote-ref-23)
24. . سؤال: ...

    ... پاسخ: فعلا در مقام بررسی طریق فهرست شیخ ره هستیم. در طریق فهرست، بعد از احمد بن عبدون، علی بن محمد بن زبیر قرار دارد. [↑](#footnote-ref-24)
25. . به طور مثال در امامی شیخ مفید ره آمده است: **«قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الزُّبَيْرِ الْكُوفِيُ‏ إِجَازَة»** الأمالي (للمفيد)، النص، ص: 2 [↑](#footnote-ref-25)
26. . مراجعه شود به صفحات 10 و 11 از مقاله­ی «گذری بر حیات شیخ مفید ره» که در مجموعه­ی مقالات کنگره­ی شیخ مفید ره (شماره 92) به چاپ رسیده است. [↑](#footnote-ref-26)
27. . **«676 - علي بن الحسن بن علي بن فضال بن عمر بن أيمن مولى عكرمة بن ربعي الفياض أبو الحسن كان فقيه أصحابنا بالكوفة و وجههم و ثقتهم و عارفهم بالحديث و المسموع قوله فيه. سمع منه شيئا كثيرا و لم يعثر له على زلة فيه و لا ما يشينه و قل ما روى عن ضعيف و كان فطحيا و لم يرو عن أبيه شيئا»** رجال‏ النجاشي، ص 257 [↑](#footnote-ref-27)
28. . تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، المشيخة، ص 75 [↑](#footnote-ref-28)
29. . «**162 - الحسين بن علي بن سفيان بن خالد بن سفيان أبو عبد الله البزوفري شيخ ثقة جليل من أصحابنا»** رجال ‏النجاشي، ص 68 [↑](#footnote-ref-29)
30. . [مقرر: دسترسی به این کتاب نداشتم.] [↑](#footnote-ref-30)
31. . تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، المشيخة، ص 73 [↑](#footnote-ref-31)
32. . **«أخبرنا بجميع كتبه و رواياته ابن أبي جيد عن محمد بن الحسن بن الوليد عن محمد بن الحسن الصفار. و أخبرنا جماعة عن محمد بن علي بن الحسين عن محمد بن الحسن [بن الوليد] عن محمد بن الحسن الصفار عن رجاله إلا كتاب بصائر الدرجات فإنه لم يروه عنه (محمد بن الحسن) بن الوليد. و أخبرنا الحسين بن عبيد الله عن أحمد بن محمد بن يحيى عن أبيه عن محمد بن الحسن الصفار»** فهرست‏الطوسي، ص 408 [↑](#footnote-ref-32)
33. . **«قد اوردت جملا من الطرق الى هذه المصنفات و الاصول و لتفصيل ذلك شرح يطول هو مذكور في الفهارس المصنفة في هذا الباب للشيوخ رحمهم اللّه من اراده أخذه من هناك ان شاء اللّه و قد ذكرنا نحن مستوفى في كتاب فهرست الشيعة»** تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، المشيخة، ص 88 [↑](#footnote-ref-33)
34. . سؤال: ...

    ... پاسخ: علت این امر این است که غالب کتاب­های رجالی شیعه که در مقام تضعیف و توثیق هستند، در مورد صاحبان کتاب هستند و این افراد، صاحب کتاب نیستند.

    سؤال: ...

    ... پاسخ: اسم این افراد در رجال آمده است، نه فهرست شیخ ره. زمان دیگری با تفصیل بیشتری در این مورد صحبت خواهیم نمود.

    سؤال: ...

    ... پاسخ: بله، گفتیم که طریق شیخ ره در فهرست باید طریق شیخ صدوق ره باشد که طریق صافی است. البته، این طریق شامل کتاب بصائر الدرجات نمی­شود ولی شامل سایر کتب وی هست.

    سؤال: ...

    ... پاسخ: آن نیز همین طریق مشیخه است.

    سؤال: ...

    ... پاسخ: بله، طریق دیگری است. احمد بن محمد بن یحیی عطار نیز جزء مشایخ شیخ صدوق ره، حسین بن عبید الله و احمد بن عبد الواحد است. [↑](#footnote-ref-34)